بسمه تعالی

آشنایی با فرقه اهل حق

تهیه و تنظیم: ع.گ.ب

پیشگفتار

یکی از فرقه‌های فعال در ایران، فرقه موسوم به «اهل حق»می‌باشد. اگر چه این فرقه دارای شعبات مختلف است و از لحاظ عقیدتی اختلافات بسیاری با هم دارند، اما در برخی اصول با هم مشترک‌اند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

شاید نتوان همه اتباع این فرقه را تحت حکم خاصی قلمداد کرد؛ ولی آنچه مسلم است که همه آن‌ها خود را اهل حق می‌دانند. طایفه، یارسان، یارستان و آیین یاری، نام‌های دیگری است که اینان برای خود انتخاب کرده‌اند. بسیاری از شیعیان اهل این فرقه را علیٌّ اللّهی و شیطان‌پرست می‌نامند؛ اما برخی جوانان امروزی آن‌ها، این مسأله را اتهامی به اهل حق می‌دانند.

جزوه حاضر، شرحی کوتاه بر تاریخچه و عقاید این فرقه می‌باشد. بدیهی است که آشنایی عمیق با عقاید و آداب و رسوم اهل حق نیازمند مطالعات بیشتر است.

گفتار اوّل: پیشینه اهل حق

در این‌که این فرقه چه زمانی تأسیس شده است، اختلافات بسیاری وجود دارد؛ حتی در بین خود اهل حق نیز نظر یکسانی وجود ندارد.

برخی از آن‌ها مثل «نعمت الله جیحون آبادی»معتقدند که پایه‌گذار این فرقه، شخصی به نام نصیر، غلام حضرت علی علیه‌السلام، بوده است.[1]

برخی دیگر، بنیان‌گذار این فرقه را شاه خوشین لرستانی(قرن چهارم) می‌دانند.[2]

عده‌ای بر این عقیده‌اند که این مسلک از زمانی که خداوند با ارواح آدمیان به محاوره پرداخته و از آنان بر الوهیت خود اقرار گرفته (عالم ذَر یا أَلَست)، پی‌ریزی شده است.

افراد دیگری هم هستند که به عنوان مؤسس و بنیانگذار این فرقه مطرح می‌شوند که از جمله آن‌ها بابانائوس، بابا سرهنگ دودانی و بهلول ماهی هستند.

اما آنچه تحقیقات نشان می‌دهد و در بین خود اهل حق نیز شهرت بیشتری دارد، این است که بنیانگذار این فرقه شخصی به نام «سلطان اسحاق»فرزند شیخ عیسی برزنجی

---

۱ . *شاهنامه حقیقت*، ص ٦٨.

۲ . مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، ص ۳۱ .

است. سلطان اسحاق که پدرش از اهل تسنن بوده است، بعد از فوت او به دلیل درگیری با برادرانش به نام‌های قادر، خِدِرْ و سَلامت از برزنجه فرار کرد و به اورامان کردستان آمد و در قریه شیخان که هم اکنون جزؤ استان کرمانشاه است، سکنا گزید.[1] او کتاب *سرانجام* را به کمک یارانش نوشت که دارای شش جزء یا شش بخش است و قوانینی را برای اهل حق مدون نمود.[2] سلطان صهاک، سلطان حقیقت، شاه صاحب کرم و پادشاه از نام‌های دیگر سلطان اسحاق می‌باشد.

تاریخ تولد سلطان اسحاق دقیقاً مشخص نیست. در برخی کتب، سال تولد وی را ٦١٢ هجری قمری گفته‌اند، ولی قاسم افضلی، رهبر یکی از طوایف اهل حق که در سال‌های اخیر فوت شده، در مقاله خود در *دائرة المعارف تشیع* تولد سلطان را ١٥ربیع الاوّل سال ٥٨٠ هجری قمری می‌داند. مادر سلطان اسحاق دایراک خاتون، ملقب به رمزبار می‌باشد.

در دائرة المعارف تشیع محل تولد سلطان، روستایی از توابع برزنجه از توابع شهر زور در استان کرکوک معرفی شده است.[3]

علّت اختلاف سلطان با برادرانش؟

گفته می‌شود علت اختلاف سلطان با برادرانش، اختلاف بر سر موضوعاتی چون ارث بوده است. برادران سلطان ادعا می‌کردند که سلطان اسحاق از شیخ عیسی نیست، چرا که شیخ عیسی در زمان ازدواج با دایراک خاتون، پیر مردی فرتوت بوده و احتمال بچه‌دار شدن دایراک از شیخ عیسی بسیار بعید به نظر می‌آمد. حتی حسین بیگ، پدر دایراک خاتون هم نسبت به شیخ عیسی و دایراک خاتون بدبین بوده است. [4]

علت گرایش مردم به سلطان اسحاق

در این‌که علّت گرایش مردم منطقه به سلطان اسحاق چه بوده، در تاریخ مختصر آل‌سلجوق یا تاریخ ابن بی بی آمده است که وی(سلطان اسحاق) شدیداً ریاضت

---

١ . *برهان الحق*، ص٤٢-٤٣.

٢ . همان، ص ٦٧-٦٩.

٣ . *آثار الحق*، ج٢ ص ٦١١.

٤ . جهت اطلاع بیشتر ر.ک: دیوان گوره، ص ٩.

می‌کشید و با تعویذات، اختلافات زن و شوهر را حل می‌کرد و در شعبده‌بازی و ..... ماهر بود.[1] در حال حاضر، یکی از روش‌های تبلیغی فرقه اهل حق و رهبران آن‌ها، استفاده از سحر و شعبده است که در مباحث بعدی بدان اشاره خواهد شد.

چگونگی تولد سلطان اسحاق

ادعای اهل حق در مورد جریان تولد رهبرانشان شنیدنی است. شیوه تولد رهبران اهل حق غالباً از راه بکرزایی و از راه دهان همراه با معجزات فراوان صورت گرفته است.[2]

سلطان اسحاق هم از این قاعده مستثنا نبوده است. تولد وی بدین شرح است:

چند تن از دراویش به طرف کردستان عزم سفر کرده و وارد منزل شیخ عیسی شدند. از وی درخواست ازدواج با دختر حسین بیک جِرد، رئیس قبیله را به نام «دایراک» نمودند. بالاخره بعد از جلب رضایت شیخ _آن هم با اصرار فراوان_ **وی** به خواستگاری رفت و بعد از کشمکش‌های فراوان و نشان دادن معجزات مکرر این ازدواج صورت گرفت و پس از مدتی، شهبازی به زمین آمد و به خانه شیخ عیسی رسید و به دهان دایراک رفت و از راه دهان، سلطان اسحاق به وجود آمد.[3]

بدعت‌های مهم سلطان اسحاق

- بنای خاندان‌ها و تأسیس فرقه

_ تأسیس جم‌خانه

_ روزه سه روزه

_ تعیین پیر و دلیل برای خاندان‌ها

_ دستور سرسپاری به رؤسای خاندان‌ها توسط مریدان

_ دستور پرداخت نذر و نیاز

---

۱ . *پژوهشی دقیق بر اهل حق*، به نقل از: *تاریخ ابن بی بی*، ص۲۳ – ۲۷.

۲ . *آشنایی با فرقه اهل حق*، ص ۳۷.

۳ . با تلخیص از: *آشنایی با فرقه اهل حق*، ص۳۷.

خاندان‌های اهل حق

خاندان‌های اهل حق، بسیار زیادند و هر کدام معتقدند که خاندان آن‌ها بر حق و اصل است. در برخی از کتب، یازده خاندان جزء خاندان‌های اهل حق شناخته شده‌اند.

نور علی الهی، یکی از رهبران اهل حق در *برهان الحق* خاندان‌های اصلی را این گونه معرفی می‌کند:

۱. خاندان شاه ابراهیم
۲. خاندان عالی قلندر
۳. خاندان بابا یادگار
٤. خاندان خاموشی(سید ابوالوفاء)
۵. خاندان میرسور
٦. خاندان سید مصطفی
۷. خاندان حاجی باباعیسی یا حاجی باویسی

خاندان‌های دیگری نیز بعداً تشکیل شده‌اند که به شرح ذیل می‌باشند:

۱. خاندان ذوالنوری
۲. آتش بگی (بیگی) یا مشعشعی
۳. خاندان شاه حیاس
٤. خاندان حیدری

خاندان‌های معروف و رهبران فعلی آن‌ها

۱. خاندان حیدری:

رهبر فعلی این فرقه، شخصی است به نام «نصر الدین حیدری»که به جرأت می‌توان گفت یکی از سیاسی‌ترین رهبران فرقه اهل حق می‌باشد. او پیش‌تر در روستای توت شامی گهواره زندگی می‌کرده است؛ ولی الان در شهر کرمانشاه بسر می‌برد. برادر او سام الدین حیدری و پسر عموی او دکتر طهمورث حیدری، بعد از نصر الدین، در منطقه از محبوبیت خاصی برخوردارند.

مناطق محل سکونت مریدان ایـن خانـدان: برخـی از جمعیـت اهـل حـق شـهر کرمانشاه، شهرستان کرند غرب(دالاهو)، بخـش گهـواره و کـوزران و اهـل حـق‌هـای شهرستان سرپل ذهاب و روستاهای قصر شیرین، از مریدان این فرقه می‌باشند.

۲. **خاندان آتش بیگی یا مشعشعی‌ها:**

رهبر این فرقه، شخصی به نام «نظام الدین مشعشعی»است. او پسری به نام سام الـدین دارد که تحصیل‌کرده فرانسه می‌باشد. نظام الدین در سال‌های اخیر کارهای فرقـه را بـر عهده پسر خود گذاشته و برای جایگزینی وی زمینه سازی می کند؛ به گونه‌ای کـه به جرأت می‌توان گفت سام الدین بعد از پدر خود مهم‌ترین چهره در ایـن فرقـه محسوب می‌شود.

مناطق محل سکونت مریدان این خاندان: کوهدشت و دلفان لرستان، روستای گره‌بان هرسین، کنگاور و مناطقی از میاندوآب و اسدآباد و وِندر آباد همدان از جملـه منـاطق جغرافیایی محل سکونت مریدان این خاندان می‌باشند.

۳. **خاندان شاه ابراهیمی:**

در سال‌های اخیر، شاه ابراهیمی‌ها به دو شعبه منشعب شدند: شاه ابراهیمی‌های کرند و شاه ابراهیمی‌های صحنه.

رهبر شاه ابراهیمی‌های کرند، شخصی به نام «قاسم افضلی»بود که بعد از فـوت او، بـه علت اختلاف در بین گزینه‌های جانشینی وی، شاه ابراهیمـی‌هـای کرنـد نـصر الـدین حیدری، رهبر خاندان حیدری را به عنوان رهبر خود انتخاب کردند. پـس رهبـر فعلـی آن‌ها نصر الدین حیدری است.

اما رهبر شاه ابراهیمی‌های صحنه، شخصی به نام «شاه امر الله ابراهیمی»است کـه محـل سکونت وی صحنه کرمانشاه می‌باشد.

نقاط جغرافیایی مریدان: صحنه و توابع، کرند غرب.

٤. **خاندان مکتبی‌ها (الهیون):**

یکی از رهبران بزرگ اهل حق، نور علی الهی است. نام اصـلی وی «فـتح الله جیحـون آبادی»است. او فرزند نعمت الله جیحون آبادی صاحب کتاب *شاهنامه حقیقـت* اسـت.

نور علی در سال ۱۲٤۷هـ.ش در روستای جیحون آباد صحنه کرمانشاه به دنیا آمد. او تحصیل‌کرده بوده و ۲۸ سال در حکومت پهلوی منصب قضاوت را عهده‌دار بود. نور علی الهی در خصوص حل تعارضات بین اسلام و اهل حق سعی فراوان نموده؛ اما نه تنها موفق نشد، بلکه ادعاهایی مطرح کرد که بعدها، چه از طرف رهبران اهل حق و چه از طرف علمای شیعه، رد شد. از جمله ادعاهای او می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ✓ ادعای تاسیس دین جدید: او در کتاب *آثار الحق* اظهار داشته است: «درباره روش خودم به نجف رفتم و از علی‌علیه‌السلام پرسیدم. در خواب به من فرمود: دین تو، دین ابداعی است؛ ولی نیک ابداعی است».[۱]
- ✓ او همچنین در کتاب *آثار الحق*، خود را پیامبر معرفی می‌نماید.[۲]
- ✓ و یا در جایی دیگر ادعا می‌کند که مشکل علمی ابن سینا را حل نموده است.[۳]

از این ادعاهای عجیب و غریب، در آثار او به وفور یافت می‌شود.

گفتار دوم: تاریخچه خاندان مکتب

به جهت اهمیت خاندان مکتبی‌ها، در این گفتار به طور مستقل به بحث درباره تاریخچه و روند شکل گیری این خاندان می‌پردازیم.

روند شکل‌گیری

درگذشته، شخصی به نام «حاج نعمت الله جیحون آبادی»که اهل سقز کردستان و از طایفه مکری بوده است، به شهرستان صحنه، روستای جیحون آباد مهاجرت می‌نماید و با تغییر مذهب خود سر سپرده خاندان شاه حیاسی می‌شود. وی پس از چندی به تألیف دیوان شعر *حق الحقایق* یا *شاهنامه حقیقت* در شرح عقاید اهل حق اقدام می‌کند و بدین ترتیب، با کسب نام و نشان در روستای و جیحون آباد با سوء استفاده از فقر

---

۱. آثار الحق، ج ۱ ، ص٦٤٤ .

۲. همان، ص٦٤٤.

۳. همان.

فرهنگی شدید حاکم بر منطقه، زمینه را برای یارگیری و مطرح کردن خـود بـه عنـوان قطب فراهم ساخته، موفق به جمع‌آوری و جذب عده‌ای به دور خود می‌شـود. پـس از آن،«عبد الحمید خان»حاکم و خان پرقدرت آن زمان با مشاهده اوضاع به وجود آمـده، نسبت به نعمت الله خشمگین شده، و با تهدید وی موجبات متواری شدن حاج نعمـت الله از روستا و فرار او به شهرستان صحنه را فراهم می آورد. پـس از چنـدی آوارگـی، حاج نعمت الله با میانجی‌گری بزرگان اهـل حـق(خانـدان شـاه ابراهیمـی) دوبـاره بـه جیحون آباد باز می‌گردد. نعمت الله این بار به صـورت مخفیانـه و بـا زیرکـی خاصـی فعالیت‌های قبلی خود را ادامه داده، به جذب افراد می‌پردازد و موفق به تشکیل گروهی سنتی موسوم به «دراویش حاج نعمت»می‌شود. این جماعت را می‌توان شـروع حرکتـی دانست که میراث نامیمون آن در حال حاضر به نام تشکل انحرافی «مکتب»پا به عرصـه وجود گذاشته است.

روند تبدیل گروه سنتی حاج نعمت به فرقه‌ای انحرافی و تشکیلاتی موسوم به «مکتـب نور علی الهی» را می‌توان در چهار مرحله به شرح ذیل بیان نمود:

مرحله اوّل: حیات حاج نعمت (۱۲۸۸–۱۳۳۸هـ . ق)

در این مرحله، همانگونه که در مطالب قبلی بدان اشاره گردید، حاج نعمت بـا زیرکـی خاصی پس از تألیف *شاهنامه حقیقت*، آرام آرام جماعتی را به دور خود جمع کرد و با تأسیس گروه موسوم به دراویش گام اوّلیه حرکت به سوی ظهور فرقه انحرافی مکتـب را برداشت. در این مقطع تمامی طرفداران حاج نعمت، خود را اهل حق دانسته و به آن اقرار داشته‌اند.

مرحله دوم: به قدرت رسیدن فتح الله جیحون آبادی

فتح الله پس از فوت پدرش با ادامه راه او، مدتی را در جیحـون آبـاد اقامـت کـرده بـه هدایت مریدان پدرش مشغول شد، سپس در سال ۱۳۰۸ هــ ق بـا داشـتن حـدوداً ۳٤ سال سن به تهران عزیمت نموده، پس از یکسال اقامت در پایتخت، بـه اسـتخدام اداره

ثبت احوال در آمد و به کرمانشاه منتقل گردید. در سال ۱۳۱۲ هـ ق پس از اخذ مجوز کار قضایی به شیراز مسافرت کرد و در این شهرستان به شغل قضاوت مشغول شد. وی با انتقال به خرم آباد تا سال ۱۳۲۰ هـ ق در سِمَت دادستانی خرم آباد مشغول به کار شد و در این زمان کتاب برهان الحق را که در شرح عقاید اهل حق است و در آن به صراحت خود و طرفدارانش را پیرو مذهب اهل حق معرفی نموده است، نوشت. و این گونه، گروه موسوم به «مکتب»رسماً و عملاً و با هدایت فتح الله جیحون آبادی و کمک خواهرش به نام «شیخ جانی»روند تشکیلاتی خود را آغاز کرد. در این زمان است که فتح الله با استناد به آیات قرآنی در یک بدعت نامیمون خود را نور علی الهی معرفی می‌کند. او با صراحت مکتب را ساخته دست خودش معرفی نموده و بر این عقیده است که دین او تنها دین کامل جهان است. او به آیین اهل حق حمله‌ور می‌شود و راه آنان را راه نادرست دانسته، تعریف خود از اهل حق را تنها تعریف صحیح می‌داند.

در هر حال، می‌توان این دوره را دوره تشکیل فرقه انحرافی مکتب و سعی در هدایت آن به سوی تشکیلات سیاسی تمام‌عیار بر شمرد. وی در سال ۱۳۵۳ هـ ق از دنیا رفت و در هشتگرد دفن گردید. مقبره وی در کوی نور واقع در شهرستان هشتگرد زیارتگاه مریدان نور علی الهی است؛ البته پس از تخریب و از بین بردن جسد مومیایی نور علی توسط مخالفانش، آن‌جا به عنوان نظرگاه نور علی الهی قلمداد می‌شود.

مرحله سوم: به قدرت رسیدن شیخ جانی، خواهر نابینای نور علی الهی

پس از نور علی، خواهرش شیخ جانی به عنوان رهبر فرقه شناخته شد و با همکاری برادرزاده‌اش دکتر بهرام، به اداره امور مکتبیون پرداخت. در دوره وی، اختلافات و درگیری‌های ایجاد شده در زمان نور علی بین اهل حق و مکتب به اوج خود رسید و شیخ جانی با تشکیل گروه‌های خشونت و تهدید بر اساس یک سیاست تشکیلاتی به منظور حفظ فرقه، به برخورد با مخالفان اقدام نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شیخ جانی با توان تشکیلاتی خویش به مخالفت با

نظام نوپای اسلامی پرداخت و با سیاست‌های افراطی خـود موجبـات بـروز منازعـات فراوانی را فراهم آورد که از جمله می‌توان به درگیری شهرستان هشتگرد که منجـر بـه تخریب مقبره نور علی الهی گردید، اشاره نمـود. شـیخ جـانی پـس از مـرگ در شـهر پاریس فرانسه دفن گردید و از طرف شهرداری پاریس برای وی مقبره‌ای نـسبتاً عظـیم به طور رایگان ساخته شد. این مکان در حال حاضـر، بـه محـلّ زیـارتی مهمّـی بـرای مکتبیّون فرانسه تبدیل گردیده است. دکتر بهرام نیز پس از مدتی متواری شـد و راهـی فرانسه گردید. او هم اکنون نیز در این کشور اقامت دارد.

مرحله چهارم: انتصاب دکتر بهرام الهی به عنوان رهبر

پس از فوت شیخ جانی، دکتر بهرام، فرزند نور علی، به قدرت رسید و رهبری جریـان انحرافی مکتب را به عهده گرفت. با به قدرت رسیدن دکتر بهـرام، وی بـا کمـک‌هـای مالی فراوان همسرش به نام مینو توکلی و با بهره‌گیری از هدایت‌هـا و مـساعدت‌هـای سرویس جاسوسی فرانسه، فرقه مکتب را با ترمیم روش‌ها و ساماندهی امورات به یک سازمان پیچیده منظم، مانند گروهک منافقین تبدیل کرد. نامبرده در حال حاضر متواری است و از کشور فرانسه این جریان را هدایت مـی‌کنـد. او بـا بـه روز کـردن تفکـرات عناصر مکتبی، موفق به تحقق بسیاری از آرزوهای پدرش که در آن زمان شرایط تحقق و علنی شدن آن‌ها برای نور علی فراهم نبود، شده اسـت. سـاختار تـشکیلاتی تـدوین شده در زمان دکتر بهرام برای مکتب را می‌توان بدین شرح ترسیم نمود:

الف- مکتب به لحاظ تشکیلاتی به روش گروهک منافقین عمل نموده و یـک کپـی برداری از این گروهک می‌باشد، بدین صورت که خود دکتر بهرام در نـزد مکتبیـون به عنوان رهبر معنوی فرقه و تشکیلات به شمار می‌رود و همـسرش، مینـو تـوکلی، مسئولیت هدایت اجرایی تشکیلات را بر عهده دارد.

ب- این فرقه در تربیت نیروهای وابسته، با راه‌اندازی کلاس‌های آموزشی موسوم به کلاس‌های جانبی و جَم عمومی برای تمامی مقـاطع سـنی تحـصیلی از روش‌هـای تربیتی بهائیت تقلید می‌کند.

گفتنی است که دکتر بهـرام الهـی در یـک اقـدام حـساب شـده و تـشکیلاتی در سـال

۱۳٦۳ هـ ش تمامی وابستگان فرقه‌ای خود را ملزم نمود که با تراشیدن سبیل‌ها، خود را شیعه اثنی عشری معرفی نمایند. این کار دکتر بهرام، حاشیه‌ای امن برای مریدان این فرقه درست کرده است.

مناطق محل سکونت مکتبی‌ها:

صحنه کرمانشاه، هشتگرد کرج، کلاردشت و مناطقی از گرمسار، از جمله مناطق محل سکونت این خاندان می‌باشد.

گفتار سوم: مشترکات طوایف اهل حق

اگر چه خاندان‌های اهل حق با هم اختلافات بسیاری دارند، اما در برخی از اصول و امور اساسی با هم مشترک‌اند که عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد به حلول و تناسخ (دون به دون)
۲. غلو در مقام امام علی علیه‌السلام
۳. غلو در مقام رهبران خود
٤. عدم پایبندی به نماز، حداقل در مقام عمل
۵. اصلِ مراسم سر سپاری
٦. تأسیس جَم‌خانه به جای مسجد جهت انجام امور عبادی
۷. اعتقاد به رهبران اوّلیه مانند پیر بنیامین و پیر موسی
۸. محل زندگی و دفن، اجداد و افکار مؤسس این فرقه (سلطان اسحاق)

گفتار چهارم: مناطق محل سکونت اهل حق

۱. اهل حق در ایران

الف ــ استان کرمانشاه

۱. شهرستان کرمانشاه و روستای گره بان از توابع شهرستان هرسین.

۲. کرند غرب و توابع آن، از عمده‌ترین مراکز اهل حق است. علاوه بر شهر کرند، ساکنان قریب به ۱۲۰ روستای تابع دهستان گهواره به جز چند روستا که پیرو مذهب شافعی می باشند، اهل حق هستند.
۳. صحنه و دینور: حدود سی تا چهل درصد مردم صحنه پیرو مذهب اهل حق هستند و بسیاری از روستاهای حومه آن نیز همین مرام را دارند. جمعیت اهل حق در بخش دینور نیز قابل توجه است.
٤. بخش کوزران و ماهیدشت
۵. شهرستان سر پل ذهاب

بدین ترتیب، می‌توان گفت که استان کرمانشاه مهم‌ترین مرکز اهل حق در کشور به شمار می‌آید و بیشترین جمعیت اهل حقّ کشور، در این منطقه سکنا گزیده‌اند.

ب ـ استان لرستان

۱. برخی روستاهای کوهدشت

۲. شهر نور آباد(دلفان) و برخی روستاهای آن

ج ـ آذربایجان شرقی

در بخش ایلخچی از قصبات معروف تبریز، عده ای از طرفداران اهل حق سکونت دارند. براساس تحقیقات به عمل آمده، اهل حق این ناحیه معروف به «گورانی» هستند که به نظر می‌رسد از منطقه گوران به مرکزیت گهواره (کرند غرب) در گذشته‌های دور به این سمت مهاجرت کرده باشند.[۱]

د ـ حوالی تهران و مازندران

در هشتگرد، رودهن، بومهن و تهران، مراکزی وجود دارند که اهل حق در آن‌جا ساکن‌اند. شهرستان کلاردشت در استان مازندارن هم از جمله نقاط جغرافیایی این فرقه محسوب می شود.

---

۱ . ر.ک: *آشنایی با فرقه اهل حق*، ص۵۹.

ه ــ استان زنجان و همدان

در ناحیه اسد آباد همدان و منطقه وندر آباد و قسمت‌هایی از توابع آوج و رزن حد فاصل همدان و زنجان، کم و بیش اهل حق به صورت پراکنده سکونت دارند.

۲. در خارج از کشور

اگر گروه‌هایی چون: نصیریه، علویون، کاکائیه و ذکری‌ها را در زمره اهل حق بشماریم و اطلاق اهل حق را بر آنان صحیح بدانیم، مناطق زندگی اهل حق در خارج کشور نیز بدین شرح است:

۱. **کردستان عراق (کاکائیه)**
۲. **ترکیه و آلبانی (علویون)**
۳. **سوریه (نصیریه)**
٤. **افغانستان (ذکری)**

گفتار پنجم: نمونه‌هایی از عقاید ، آداب و رسوم اهل حق

۱. توحید

اگر چه اهل حق به «علی اللهی» معروف هستند و برخی از خاندان‌ها و سران آن‌ها علی ﷺ را خدا می‌دانند، ولی اشکالات شیعیان به این نظر باعث گردیده است برخی از خاندان‌های اهل حق این عقیده را رد کنند و توحید را به عنوان عقیده خود معرفی کنند. نعمت الله جیحون آبادی می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم 7 می‌خواست به معراج برود، شیری راه را بر حضرت می‌بندد. جبرئیل به حضرت پیشنهاد می‌کند که چیزی به آن شیر بدهد تا راه را باز کند. پیامبر انگشتری خود را به شیر می‌دهد و عبور می‌کند. وقتی به آسمان می‌رسد و مهمان خدا می‌شود، سفره‌ای جهت پذیرایی آماده می‌گردد، دست خدا شبیه به دست حضرت علی ﷺ از پشت پرده ظاهر می‌شود و صدایی

می‌گوید: سهم ما را بده! پیامبر7 یک سیب را نصف می‌کند و نیمی از آن را به او می‌دهد. پس از مراجعه پیامبر اکرم7 از معراج، حضرت علی ﷺ به استقبال ایشان می‌رود و انگشتری حضرت و نصف سیب را به پیامبر می‌دهد. بدین طریق، پیامبر در می‌یابد که علی خدا است.

همان‌دم محمّد بشد با بصیر — شد آگاه از ذات شاه کبیر
همان‌دم محمّد ببردش نماز — سپردی سرش را به آن بی نیاز
محمد از آن گشت حاجت قبول — که بسپرد سر را به زوج بتول
بگفتا علی اوّل و آخر است — خداوند در ظاهر و باطن است
جز حیدر نباشد به من کس خدا — که دیدم همه اوست در دو سرا
امیدم چنان است روز جزا — از این بنده خود بباشی رضا[1]

اعلی دین، یکی از بزرگان این فرقه پس از نقل داستان معراج می‌گوید: بعد از آن، ندا آمد: ای پیامبر! کتفت را برهنه کن و نشانه بگیر! پیامبر کتف مبارک را برهنه کرد و دید پایی بر کتف پیامبر قدم گذاشت و آن هم پای علی است و مُهر نبوت از آن است.[2]

همچنین نویسنده کتاب *سرسپردگان* در مصاحبه با یکی از سران اهل حق در سال ۱۳٤۷ ش می پرسد: این‌که می‌گویند اهل حق علی الهی هستند صحیح است؟ پاسخ می‌شنود: بله اهل حق علی الهی هستند و خود من هم علی الهی می‌باشم و خداوند همان علی است.[3]

در بسیاری از کتب و آثار مکتوب و اشعار اهل حق به خدایی علی ﷺ تصریح شده است و هم اکنون نیز بسیاری از عوام مناطق اهل حق نشین این نکته را تأیید می‌کنند و علی را خدا می‌دانند. البته با توجه به مشکلاتی که برای اهل حق به جهت این عقیده به وجود آمده، رهبران آن‌ها این اعتقاد را در قالب «سرّ مگو» جاسازی کرده‌اند که نباید آن را نزد غیر اهل حق بیان نمود.

---

۱. *شاهنامه حقیقت*، ص ۲۰٤ ـ ۲۰۵.
۲. *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص ۲٤.
۳. *سرسپردگان*، ص ۹۷.

۲. اهل حق و خلقت

درباره خلقت نیز نظرات اهل حق متفاوت است، اما آنچه در برخی کتاب‌هایشان به صورت مکتوب آمده بسیار جالب است:

"بدان روزی که نه زمین بود نه آسمان، پادشاه عالم جوهری بود در میان صدف. بعد از ید قدرت خود قطره‌ای از جوهر خود در گوهر انداخت و جوهر، بطن گوهر قرار گرفت و نعره‌ای کشید و آب شد و آسمان‌ها از بخار آن و زمین از کف آن آب، و بعد «پیر بنیامین» آفریده شد و پادشاه عالم فرمود: بیا تا ما و تو بنای پیر و مریدی بگذاریم. بعد پیر بنیامین گفت: شما پادشاه باشید و پیر، و من مرید. آن‌گاه پادشاه عالم فرمود: اگر من پیر باشم و تو مرید، قدرتی که در دست من است، در تو نیست. پس من تو را مرید باشم و تو پیر ما، تو را بندگی به عمل می‌آورم. پس تو پیر هستی و من مرید... .

پس پادشاه عالم از آستین خود داوود را آفرید که تو شاهد باش که من پیر بنیامین را پیر و شاه قوم خود قرار دادم و قبول کردم . بعد داوود عرض کرد: ای پادشاه عالم! مرا از شاهد بودن چه منصب است؟ پادشاه فرمود: ما تو را رهبر و مشکل‌گشای بحر و برّ گردانیدیم. بعد داوود شاهد خواست. پادشاه عالم از موی سر خود «پیر موسی» را آفرید و فرمود: شاهد باش که داوود را مشکل‌گشای بر و بحر گردانیدیم. پیر موسی عرض کرد: از شاهد بودن مرا چه منصب است؟ پادشاه فرمود: تو را پیر و قلم‌زن خود گردانیدیم. بعد پیر موسی شاهد خواست. پادشاه از مِهر وجود، میر مصطفی را آفرید و فرمود: شاهد باش که ما پیر بنیامین را پیر خود و داوود را مشکل‌گشای بحر و بر و پیر موسی را قلم‌زن خود گردانیدیم! سید مصطفی عرض کرد: که شاهد بودن مرا چه منصب است؟ پادشاه عالم فرمود: ما تو را قابض ارواح گردانیدیم. بعد میر شاهد خواست. هزار زرین کمر از نور خود آفرید و بر آن‌ها شاهد شدند. بعد از آن، غلام‌ها شاهد خواستند، هزار غلام دیگر آفرید و بر آن‌ها شاهد شدند. در آن‌جا جمع بسته شد. بعد پادشاه عالم از عرق خود جوزی را آفرید. و در آن‌جا جوز را شکسته، در پیش پیر بنیامین نهاد و سر خود را سپرد به پیر، یعنی بنیامین. پس در عالم معنا همه این‌ها را از یک پارچه گوهر ساخته‌اند و اسم آن زردگل بود تا وقتی که خواست خلقت آدم

بنماید. امر شد به میر مصطفی که برو چهار قبضه خاک از چهارگوشه عالم بیاور. میر مصطفی رفت و چهار قبضه خاک آورد. هر چه سعی کردند که خاک یکدیگر را بگیرد، نگرفت. بعد پادشاه عالم فرمود که هزار سال قبل آن امانتی که داده بودی بیاورند.

بعد امانت را حاضر کردند، داخل کردند و قالب ساختند و آدم ساختند. چهار سال بعد، آدم عطسه زد و برخاست. گفت: الحمدلله. الحمد را با عطسه، باز پادشاه عالم امانت داد تا به رمزش برسیم. باز تا سی هزار سال سبحانه گفت. چند وقت در لباس آدم بود. بعد خواست غروب نماید که یاران سؤال کردند: ما تو را کجا پیدا کنیم؟ فرمود: در میان هفت شاهزادگان؛ که منظور هفتوانه است.[1]"

نعمت الله جیحون آبادی در مورد خلقت می‌گوید:

"در ابتدای خلقت که نه آسمان بود و نه زمین و نه عرش و نه فرش، خداوند داخل دُرّی بود و آن دُر در صدفی و آن صدف در ته دریا. بعد می‌گوید: آن‌گاه خداوند تصمیم گرفت که پیر بنیامین را که نام طریقت جبرئیل است، خلق نماید.[2]"

سپس داستان‌های خنده‌داری نقل می‌نماید و در آخر می‌گوید:*" پس از آن، خداوند دوباره به درون دُرّ می‌رود. پس از مدت‌ها جبرئیل از خدا می‌خواهد همدم و یاوری داشته باشد. خدا دعای او را اجابت می‌کند و شش نفر دیگر از درّ می‌آفریند و جبرئیل را به ریاست آنان شمارد که جمعاً می‌شود هفت تن.[3]"*

داستان‌های بسیار دیگری به اشکال مختلف در کتاب‌های دیگر اهل حق نقل شده که اسم هفت تن در آن‌جا متفاوت است، هر چند برخی از اهل حق معتقدند که خدا هم جزء هفت‌تن است.

۳. تناسخ

از جمله اعتقادات اهل حق، اعتقاد به تناسخ است؛ بدون آن که دلیل مستندی برای

---

۱ . ر.ک: *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص ۱٤٦.

۲ . *سروده‌های دینی پارستان*، ص ۷۵.

۳ . *شاهنامه حقیقت*، ص ٤۲.

این عقیده در یکی از کتب خود ارائه کرده باشند. اوّلین شخصی که بعد از پیدایش اسلام قائل به تناسخ بوده است، شخصی به نام «بهلول ماهی» است. همین شخص را مروّج این آیین در اورامان کردستان می‌دانند.[1]

نام‌های دیگر تناسخ در آیین اهل حق عبارت‌اند از:

_ دون به دون

_ دونا دون

_ گردش مظهر

_ مظهر به مظهر

تعریف تناسخ

تناسخ در لغت، از ریشه «نسخ» گرفته شده است. راغب در *المفردات* نسخ را این‌گونه معنا می‌کند که: «**ازالة شیء بشیء یتعاقبه** ». نسخی که در فقه به کار می‌رود، به معنای لغوی آن است. به طور خلاصه می‌توان گفت نسخ همراه با دو ویژگی است:

۱. تحول و انتقال؛

۲. تعاقب دو پدیده که یکی جانشین دیگری شود.

اما تناسخ از نظر اصطلاحی، به معنای انتقال نفس و روح پس از مرگ به جسمی از اجسام است و آن جسم چند چیز می‌تواند باشد: نبات، حیوان و یا انسان. تناسخ از این نظر فقط تحول و انتقال را در بردارد.[2]

اقسام تناسخ

تناسخ به معنای اصطلاحی بر دو نوع است:

۱. تناسخ نامحدود

مقصود از **تناسخ نامحدود** این است که نفس همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها پیوسته از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شوند و برای این انتقال از نظر زمان محدودیتی وجود ندارد؛ یعنی نفوس انسان‌ها در تمام زمان‌ها به هنگام مرگ دستخوش انتقال از بدنی به بدن دیگر می‌باشند و اگر معادی هم هست، جز بازگشت به این دنیا آن‌هم بدین

---

۱ . *بزرگان یارسان*، ص٦.

۲ . *عقاید استدلالی*، ص۲۱۹.

صورت، چیز دیگری نیست.

۲. تناسخ محدود

تناسخ محدود درست برعکس تناسخ نامحدود است؛ به این معنا که روح هر انسانی بعد از مرگش تا۱۰۰۱دون در جسمی دیگر حلول می‌کند و بعد از آن جاودانه می‌شود. پس برای این انتقال، محدودیت زمانی وجود دارد.

مقصود و مراد اهل حق از تناسخ، تناسخ به شکل محدود است و می‌دانیم که تناسخ به شکل محدود حداقل مستقیماً به انکار معاد بر نمی‌گردد. اما اگر کسی قائل به تناسخ نامحدود شود، مسلماً معاد را که از اصول دین است، انکار کرده است و همین امر به تنهایی باعث می‌شود تا به کفر آن شخص حکم نماییم.

دلایل بطلان تناسخ

۱. اگر گفته شود که اعتقاد به تناسخ به جهت این است که پاداش اعمال خوب و کیفر اعمال بد ما داده شود، در جواب می‌گوییم که برای این منظور معاد در ادیان الهی قرار داده شده است که قابل انکار نمی‌باشد.

۲. اگر گفته شود تناسخ باعث کمال می‌شود، جواب می‌دهیم که این چه کمالی است که پس از هر مرگ دوباره باید دوران کودکی طی شود؟ این چه کمالی است که یک فرد تحصیل‌کرده را مجبور می‌کنند تا دوباره سر میز کلاس اوّل بنشیند!

۳. در ضمن، تناسخ با پدیده افزایش جمعیت تطابق ندارد؛ یعنی اگر قرار بود تناسخ صحیح باشد، باید تنها روح آدم و حوا در جسم‌های متعدد در گردش باشد و همواره دو نفر به زندگی مشغول باشند. از این رو، باید پرسید این همه جمعیت که به طور روزافزون زیاد می‌شوند، از کجا آمده‌اند.

٤. امام رضا علیه‌السلام در جواب مأمون که سؤال از تناسخ کرده بود، فرمودند:

هر کس قائل به تناسخ شود به خدای بزرگ کفر ورزیده و بهشت و دوزخ را انکار نموده است».[۱]

---

۱ . *وسائل الشیعه*، ج ۲۸، ص ۳٤۱، ح ۳٤۹۰۹؛ *بحار الانوار*، ج٤، ص۳۲۰.

پیامدهای اجتماعی تناسخ

اعتقاد به تناسخ گذشته از این‌که از نظر فلسفی نادرست است، از نظر اجتماعی نیز پیامدهای ناشایستی دارد؛ زیرا می‌تواند اهرمی محکم در دست جهانخواران باشد که عزت و رفاه خود را معلول پارسایی دوران دیرینه و بدبختی بیچارگان را نتیجه زشتکاری‌های آنان در زندگی‌های قبلی قلمداد کنند و از این طریق، بر خشم فروزان و جوشان ملت‌ها وتوده‌ها که پیوسته خواستار انقلاب بر ضدّ مرفهان و مستکبران می‌باشند، آب سرد بریزند و همه را خاموش نمایند.

شاید به همین انگیزه بوده است که اندیشه تناسخ در سرزمین‌هایی مانند هند رشد نموده که از نظر بدبختی و گسترش فاصله طبقاتی وحشت‌زا و هولناک می‌باشد. پر واضح است صاحبان زر و زور برای توجیه کارهای خود و برای فرونشاندن خشم ملت‌های گرسنه و برهنه، به چنین اصلی پناه می‌برند.[1]

شاهد مدعای فوق این است که شما وقتی به بیشتر مناطق اهل‌حق‌نشین کشور مراجعه می‌کنید، خواهید دید که معمول مردم این مناطق قشر محروم جامعه هستند و به‌ندرت خانواده‌هایی پیدا می‌شوند که تحت پوشش کمیته امداد نباشند.

۴. نبوت و امامت

اهل حق در مورد امامت و نبوت تعابیری بسیار شبیه به هم دارند. دیدگاه آنان نسبت به پیامبران و امامان بر پایه حلول و تناسخ است. اهل حق معتقدند یک عده از پیشوایان آنان در اعصار گذشته، در جامه پیامبران و صحابه حضرت رسول 7 و دوازده امام علیهم‌السلام به‌دنیا آمده‌اند و به ارشاد مردم جهان پرداخته‌اند.

به عنوان مثال، به عقیده اهل حق پیامبرانی چون: شیث، نوح، صالح، یعقوب، ایوب، شعیب، یونس و مسیح عبارت‌اند از همان پیر بنیامین که در جامه‌های گوناگون در میان مردم ظاهر گشته و مردم را هدایت نموده‌اند. از این گونه افسانه‌ها در میان کتب و دفاتر اهل حق مخصوصاً *شاهنامه حقیقت* به وفور یافت می‌شود.

پس در واقع، اهل حق اگر نامی از پیامبران و امامان هم می‌برند به این جهت است که

---

۱. *عقاید استدلالی*، ص ۲۲۰ – ۲۲۱.

آنان را جامه و دون رهبران خود می‌دانند.

۵. قرآن

در این مورد می‌توان به دو دیدگاه اشاره نمود:

۱. در بیشتر کتب اهل حق نامی از قرآن نیامده و آن‌ها اساساً خود را دینی جدا می‌دانند. آنان به جای قرآن دفاتری دارند که بیشتر آن‌ها شعر است. از معروف‌ترین دفاتر آن‌ها می‌توان به: کلام سرانجام، دفتر بابانوروز و دفتر پردیور اشاره نمود.

۲. برخی از رهبران اهل حق و از جمله آن‌ها نعمت الله جیحون آبادی، معتقدند که کتاب‌های مقدسشان جوهرکشی از قرآن شده است. در واقع بین قرآن و دفاترشان جمع کرده‌اند. به عبارت واضح‌تر این‌که دفاتر ما همان قرآن است؛ اما به زبان کردی.

نعمت الله جیحون آبادی می‌گوید: *قرآن۳۲ جزء بوده که ۳۰ جزء آن مربوط به شریعت و فروع دین است و ۲ جزء آن اصل و حقیقت دین است که در سینه پیامبر ضبط بوده و فقط اهل حق از آن اطلاع دارند.*[۱]

بیشتر مردم اهل حق در جواب سؤال از قرآن و عمل به دستورات آن می‌گویند:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم　　پوست را بهر خران انداختیم

قرآن زرده؟

فرقه «آتش بیگی»شایعه‌ای درست کرده‌اند که قرآنی نزد آن‌ها است که ۱۷ کیلو وزن دارد و یک صفحه آن نیز به همان وزن است و اعتقادات اهل حق در آن آمده است. گفته شده است آقا بخش (از بزرگان خاندان مشعشعی) به‌وسیله آن اختلافات بین مردم را حل می‌کرده است.[۲]

نور علی الهی در *برهان الحق* می‌گوید قرآن زرده در کلام عمومی منعکس نیست و

---

۱. *شاهنامه حقیقت*، ص ۲۰۱.

۲. ر.ک: *پژوهشی دقیق بر اهل حق*، ص ۱۱۱.

اختصاص به خانواده آتش بیگی دارد.[1]

نظریه تحریف از دیدگاه نور علی الهی

از جمله وظایف مهمی که در دستورالعمل جاسوسان اعزامی به کشورهای اسلامی آمده این است که باید با این دستاویز که قرآن کم و زیاد شده است در آن تردید افکنند.

نور علی الهی نیز عیناً با طرحی که بتواند موضوع را به شیعیان بقبولاند و حساسیت-برانگیز هم نباشد، می‌نویسد: گر چه از قرآن تحذیف شده است، ولی آنچه مانده درست است.[2]

نور علی الهی نظریه تحریف را با این دلیل مطرح می‌کند، علی‌علیه‌السلام وقتی قرآن خود را در مسجد ارائه داد، فرمود: قرآن کامل این است که در دست من است.[3]

نقد نظریه نور علی الهی

حضرت علی علیه‌السلام به املای پیامبر 7 وخط خودشان قرآنی نوشته بودند که قرآن‌پژوهان شیعه و سنی آن را قبول دارند. اما این قرآن فقط امتیازاتی نسبت به قرآن‌های دیگر داشت که در ذیل ضمن نظریات علما بدان اشاره می شود:

شیخ مفید: در آن، تأویل معانی آیات قرآن وجود داشته است.[4]

آیت الله خوئی: واقعیت آن است که آن زیادات تفسیری بوده است.[5]

آیت الله میلانی: آن‌هایی که مسأله مصحف علی بن ابی طالب را بهانه تحریف قرار داده‌اند، موضوع را نفهمیده‌اند؛ نه این است که با قرآن حاضر تفاوت در آیات داشته؛ بلکه این زیادتی تفسیر رسول خدا و حضرتش بر آیات به شمار می‌رفته است. اگر چنین چیزی که دستاویز عده‌ای گردید، درست می‌بود، به‌طور حق و یقین از ناحیه ائمه طاهرین Γ مطرح می‌شد.[6]

---

۱ . *برهان الحق*، ص ٤٥٦.

۲ . *آثارالحق*، ج ۱، ص ۳۹٤.

۳ . همان، ص ۱۳۷.

٤ . *اوائل المقالات*، ص ۹٤.

٥ . *البیان*، ص ٢٤١ – ٢٤٢.

٦ . *فیض الکریم*، ص ٥٢.

علامه حسن زاده آملی: اخباری که از تحریف قرآن سخن رانده‌اند اخبار واحد هستند و بزرگ‌ترین دلیل بر عدم تحریف قرآن را این آیه شمرده اند: «اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ».[1]

۶. نماز یا نیاز؟

اهل حق نماز را قبول ندارند و بهانه‌های مختلفی برای فرار از انجام این فریضه الهی دارند. البته برخی از خاندان‌های آن‌ها همچون آتش بیگی در سال‌های اخیر اعلام نموده‌اند که نماز را قبول دارند و مدعی هستند که نماز هم می‌خوانند. خان آتش، یکی از رهبران اهل حق می‌گوید: پیغمبر هزار رکعت نماز مقابل یک سیب داده. یک نیاز هزار نماز است. عبادتِ خالی مکن؛ ما مغز قرآن هستیم و قرآن پوست ما است.[2]

آن‌ها می‌گویند: ما به جای نماز نیاز داریم. و این بیت را در جواب به این پرسش که چرا نماز نمی‌خوانید، می‌آورند:

اگر نیاز نباشد نماز بی سود است اگر نیاز دهی پس نماز بیهوده است[3]

نصر الدین حیدری، یکی از رهبران اهل حق می‌گوید: اهل حق قرن‌ها است که نماز نمی‌خوانند و الان برای آن‌ها مشکل است که نماز بخوانند.[4]

در بین مردم عادی اهل حق نیز در مورد نخواندن نماز بهانه‌هایی مطرح است؛ مثلاً می‌گویند: چون علی علیه‌السلام را سر نماز کشتند ما نماز نمی‌خوانیم. یا می‌گویند: ما چون به حقیقت رسیده‌ایم نیازی به نماز نداریم.

نیاز

اهل حق برای فرار از نماز جایگزینی به نام نیاز انتخاب نموده‌اند و معتقدند که نیاز می‌تواند جایگزینی برای نماز باشد. نیاز، غذایی است که شب جمعه در حلقه پیروان یارسان توزیع می‌گردد. غذا در این مراسم مشخص است.

---

۱ . پژوهشی *دقیق بر اهل حق*، به نقل از: *قرآن هرگز تحریف نشده*، ص ٦٦.

۲ . *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص ۱۰۹.

۳ . *گنجینه یاری*، ص۱۲۸.

٤ . *پژوهشی جامع پیرامون اهل حق*، ص ۱۵۷.

انواع نیاز

_ نیاز خون‌دار عبارت است از: گوسفند، کله زرده(گوزن)، خروس، شتر، گاو.

_ نیاز بی‌خون عبارت است از: انار، قاووت، خربزه، بادام و.....

در توضیح نیاز بی‌خون باید گفت که این نیاز در حقیقت قربانی نیست و به قصد تشریفات قربانی و در کنار قربانی آن را نیاز می‌کنند.

شرایط نیاز خون‌دار

_ قربانی نر باشد.

_ اگر خروس است کمتر از ٦ ماه نباشد.

_ اگر گوسفند و گوزن است کمتر از یک سال نباشد و پیر نباشد.

_ قربانی بی‌عیب و نقص باشد.

_ خیلی لاغر نباشد.

_ ذبح بشود.

_ با انجام دستورات مسلک اهل حق مصرف شود.

شرایط مشترک نیاز خون‌دار و بی‌خون

_ به حرام خوار نمی‌دهند.

_ در برخی خاندان‌ها به غیر اهل حق نمی‌دهند.

۷. روزه

اهل حق به جای یک ماه، سه روز روزه می‌گیرند. قابض، یکی از رهبران اهل حق می‌گوید: یاران روزه نیست ..... هر کس روزه بگیرد، سرگردان است و آخر الامر صید گرگ بیابان می‌شود.[۱]

کاکه رحمن می‌گوید:

هر کس یاره نگیرد روزه

سه روزه گیر آن نه آتش سوزه

یاران نزانان یک ماه سه روزه[۲]

یعنی: هر کسی که اهل حق است، روزه(رمضان) نمی‌گیرد. اگر سه روز روزه بگیرید با آتش نمی‌سوزید.کسانی که اهل حق نیستند، خبر ندارند که یک ماه سه روز است.[۳]

قادر طهماسبی در جزوه *بیان الحق* می‌گوید: یک فرد اهل حق با داشتن شارب و سه روز روزه و به جا نیاوردن سنت قرآن، در عین حالی که تابع دستورات سرانجام است، اگر ادعای مسلمانی نماید استغفر الله کفر گفته است.

اقسام روزه

۱. روزه مَرنُوی

۲. روزه قَولِطاس

هر دو قسم روزه در تعداد روزهایی که باید روزه بگیرند مشترک‌اند و با هم فرقی ندارند؛ اما در میان طوایف اختلاف است که کدام یک از این دو روزه واجب هستند؟ برخی از مردم اهل حق منطقه لرستان و جمعیت اهل حق منطقه کرمانشاه، قائل به وجوب روزه مرنوی هستند و برخی دیگر مانند اهل حق‌های ترک زبان، قائل به وجوب روزه قولطاسی هستند.

---

۱ . *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص۱۱۲.

۲ . همان.

۳ . همان.

زمان روزه‌ها

مرنو در لغت به معنای غار، و قول به معنی شرط و اقرار و پیمان است. طاس هم به معنای کاسه بزرگ است که همین معانی لغوی در واقع بیانگر فلسفه روزه یارسان هم می‌باشند.

زمان روزه مرنوی را چِلّه سلطانی گفته اند که بعد از گذشت دوازده روز از ماه قمری که در چِلّه واقع شده باشد، گرفته می‌شود؛ یعنی روز اوّل روزه مرنوی روز دوازدهم ماه قمری است که در چِلّه سلطانی واقع شده است.

روزه قولطاسی هم در چله زمستان شمسی واقع شده است که تاریخ آن را چهاردهم چِله بزرگ زمستان لغایت هفدهم گفته‌اند.

نیت روزه‌ها

در روزه مرنوی نیت به این است که روزه می‌گیرم روزه پادشاهی، از لوح تا قلم، از گاو تا ماهی، به شرط اقرار بنای پشتان، بنای دعوت پادشاهی به حکم عزیز خاوندگار.[1]

روزه قولطاس چنین نیت می‌شودکه سه روز روزه می‌گیرم به عشق یاران قولطاس، از ما گرفتن از حق قبول کردن، اوّل یار آخر یار و اوّل آخر عزیز شاه خاوندگار.[2]

۸. قبله و حج

اهل حق نیز مکانی را به عنوان قبله قبول دارند و معتقدند قربانی و دفن اموات باید رو به سوی همان قبله باشد. در مورد قبله اهل حق چهار نظریه گردآوری شده است که عبارت‌اند از:

۱. **پردیور**: بیشتر اهل حق کعبه را قبله خود نمی‌دانند؛ بلکه قبله خود را پردیور اعلام می‌کنند. پردیور، نام منطقه‌ای است که مؤسس این فرقه در آن‌جا مدفون است. هم اکنون این مکان در شهرستان پاوه بخش نوسود در روستای شیخان قرار دارد.

شواهد بر این مدعا از قرار ذیل است:

---

۱ . *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص۱۹۸.

۲ . همان، ص ۱۱۵.

الف- قادر طهماسبی یکی از مؤلفین این فرقه می‌گوید: قبله اهل حق پردیور است. پس تمام قربانی‌ها را باید رو به پردیور ذبح نماییم.[1]

ب- مالامیری کجوری، یکی از منتقدین فرقه اهل حق هم قبله اهل حق را پردیور می‌داند.[2]

ج- ماشاء الله میرسوری در کتاب خود در قسمت «تلقین میت» این‌طور می‌نویسد:

قبله حقانیش پردیورن، یعنی قبله حقیقی‌اش پردیور است.[3]

د- نویسنده کتاب *سرسپردگان* ماشاءالله میرسوری که از وابستگان به این فرقه می‌باشد، قبله اهل حق را پردیور معرفی می‌نماید.[4]

هـ- در کتاب *دیوان گوره* هم آمده که پردیور جایگاه اقامت سلطان بوده و نیز قبله اهل حق و جایگاه حشر و حق و حساب می‌باشد.[5]

۲. **جم‌خانه**: جم‌خانه نزد اهل حق از مکان‌های مقدس محسوب می‌شود و برای ورود به آن، آداب و شرایطی در آیین اهل حق وجود دارد. در یکی از متون مقدس آنان چنین آمده است:

جم کعبه شریف قبله یارانن، ترجمه: جم، کعبه شریف و قبله اهل حق است.

جم یعنی مسجد یاری یارانن، ترجمه: جم، مسجد یاران اهل حق است.

جم حل مشکل مطلب دارانن، ترجمه: جم، حل کننده مشکل نیازمندان است.[6]

کعبه ما همان جم است.[7]

۳. برخی برای اهل حق قبله‌ای نمی‌شناسند و بر اساس رأی و نظر خود چیزی را به عنوان قبله معرفی کرده‌اند، از جمله:

الف- نور علی الهی قبله را قلب می‌داند.[8]

---

۱. *بیان الحق*، ص۱۱٤.

۲. *اهل حق*، ص ۱۲۳.

۳. *سروده‌های دینی یارسان*، ص ۲۰٤.

٤. *سرسپردگان*، ص۱۱۹.

۵. *دیوان گوره*، ص ۷۳۰.

٦. *سروده‌های دینی یارسان*، ص ۱۱۳.

۷. *آثار الحق*، ج۱، ص۷۲.

۸. همان، ص۲۰.

ب- نور علی الهی باز می‌گوید: هر جایی که ذات حق باشد، حکم قبله را دارد.[1]

ج- موحد بشیری نویسنده کتاب *شناخت رهروان عشق علی* و از وابستگان به این فرقه می‌گوید: اهل حق واقعی هیچ سَمتی را به نام قبله نمی‌شناسد؛ بلکه به هر طرف که قرار گرفت، به خدا سجده می‌کند.

٤. **کعبه:** نور علی الهی می‌گوید: کفن و دفن مردگان اهل حق مانند مسلمانان است؛ به دلیل این‌که قبر خود سلطان اسحاق و حضرت بابایادگار و نیز سایر بزرگان اهل حق مشاهده می‌شود اکثرا رو به قبله(کعبه درمکه معظمه) قرار دارند.[2]

۹. سِبیل

یکی از مقدسات اهل حق، گذاشتن شارب بلند است. معمولاً اهل حق شارب‌های خود را کوتاه نمی‌کنند و حتی برخی از آن‌ها حاضرند برای نگه داشتن شارب خود هر بهایی را بپردازند. موحد بشیری نویسنده کتاب رهروان عشق علی و از مریدان اهل‌حق می‌گوید: برای هر فرد اهل حق واقعی، ضروری و واجب است که به احترام دستور، و برای شناسایی فرقه از بریدن سبیل تحت هر عنوانی خودداری نمایند.[3] و در جایی دیگر می‌گوید: سبیل هم برای پیروان اهل حق دستوری لازم الاجراء و غیر قابل انکار است.[4]

یکی از دستورات کلام سرانجام به مردان یارسان، تأکید بر کوتاه نکردن سبیل است. در آیین یاری هر یار(فرد)موظف به سبیل گذاشتن است و حتی در عمر خود نباید یک تار سبیل خود را کوتاه کند.

قاسم افضلی رهبر طایفه شاه ابراهیمی‌های کرند غرب می‌گوید: اهل حق‌های واقعی با توجه به دستور صریح در پردیور قائل به سبیل هستند.[5]

---

۱ . همان، ص۷۲.

۲ . *پژوهشی دقیق بر اهل حق*، ص ۱۳۰.

۳ . *شناخت رهروان عشق علی*، ص ۲۳۰.

٤ . همان، ص ۲۳۱.

۵ . *دائره المعارف تشیع*، ص۱۸.

کوتاه کردن و چیدن سبیل در آیین اهل حق، گناهی نابخشودنی است که برای آن کفاره هم در نظر گرفته شده است. در عبارت کردی مردم منطقه می‌گویند: «**یه سیول یه گو**»؛ یعنی هر تار سبیل برابر است با یک گاو کفاره دادن.

اعلی دین در *تذکره* می‌گوید: صاحب‌کار فرمود: هر کسی که ما را خواست، سبیل نگیرد.[1] و در جایی دیگر می‌گوید: مویی از سبیل، برابر قرآن است.[2]

مستندات سبیل

۱. دستور سلطان به گذاشتن سبیل برای شناسایی یاران اهل حق.[3]

۲. داستان‌های ساختگی رهبران اهل حق، مانند این‌که: معاویه سبیل را می‌زده و امیرمؤمنان علی ﷺ سبیل داشته است و ما هم پیرو علی ﷺ هستیم، از اینرو لذا سبیل را کوتاه نمی‌کنیم.

۳. عده‌ای از رهبران اهل حق دست به توجیه و تحریف روایات به نفع خود زده‌اند و مدعی شده‌اند که ما روایاتی داریم که بر گذاشتن سبیل مُهر تأیید زده‌اند.

از جمله این روایات می‌توان اشاره به جمله‌ای نمود که در کتاب *مجمع البحرین* و *بحارالانوار* آمده است که در وصف پیامبر7 آورده است: «**اِنَّهُ کانَ وافِرَ اِلسّبِله**».[4]

و یا این‌که نور علی الهی در جایی می‌گوید امیرمؤمنان ﷺ به یاران خود گفته که سبیل های خود را زیاد کنید؛ زیرا سبیل شما را در برابر دشمنان با هیبت نشان می‌دهد.[5]

یا این روایت که پیامبر در شارب خود عطر مصرف می‌کرده است.

نقد روایی

از دو حیث می‌توانیم مطالب یادشده در مورد روایات را نقد کنیم:

از نظرسند: عبد الله خدابنده در کتاب *آشنایی با فرقه اهل حق* می‌گوید: در این احادیث بحث و گفتگو است و معلوم نیست سندشان مورد قبول و تأیید علما باشد.

---

۱. *مجموعه رسائل و اشعار اهل حق*، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۱٤۳.

۳. *دیوان گوره*، ص۷۰۸.

٤. *مجمع البحرین*، ج۵، ص ۳۹۲؛ *بحار الانوار*، ج۱۵، ص ۱۸۳.

۵. *برهان الحق*، ص۱۳۷.

از نظر دلالت: این احادیث دلالتی بر وجوب گذاشتن و حرمت کوتاه کردن سبیل ندارد. علاوه بر این، آنچه مشهور علما تأیید کرده‌اند این است که جلوی شارب را باید کوتاه نمود. در ضمن سیره مسلمین از ابتدا تا کنون نیز همین مسأله را تأیید می‌کند. از طرف دیگر، اگر ما این روایات را قبول کنیم و دلالتشان را هم بپذیریم، با روایات دیگر در تعارض است.

در میان طوایف اهل حق همه خاندان‌ها مقید به داشتن سبیل هستند و فقط خاندان مکتب بعد از نور علی الهی و با روی کار آمدن دکتر بهرام الهی، سبیل خود را کوتاه می‌کنند.

۱۰. شیطان

طوایف و مردمان اهل حق در مورد شیطان دو دسته شده‌اند:

۱. عده‌ای مانند شیعیان شیطان را مطرود و رجیم می‌دانند و هیچ قداستی برای شیطان قائل نیستند که از جمله این افراد می‌توان به قاسم افضلی اشاره نمود که در نامه خود به دائرة المعارف تشیع اهل حق را از این تهمت، یعنی شیطان‌پرستی مبرّا می‌داند و مستند خود را جمله‌ای از سلطان قرار داده است که شیطان را مطرود و رجیم می‌داند.

۲. در مقابل، عده‌ای از مردمان یارستان برای شیطان قداست خاصی قائل‌اند. بسیاری از خاندان‌های اهل حق شیطان را مقدس می‌شمارند و از او به نام طریقتی «ملک طاووس» یاد می‌کنند. در منطقه قلخانی در گهواره کرمانشاه نسبت به اهانت به شیطان واکنش شدیدی نشان می‌دهند. به جهت همین اعتقاد، در برخی مناطق شیعیان به اشتباه اهل حق را شیطان‌پرست می‌نامند.

۱۱. سید

اهل حق به رهبران خود «سیّد»می‌گویند؛ ولی در واقع آن‌ها از اولاد پیامبر7 نیستند. در آیین اهل حق، سیّد کسی است که از فرزندان رهبران خاندان‌های یازده‌گانه اهل حق باشد.

در کتاب *خاکسار و اهل حق* آمده است: سادات اهل حق، سیّد هاشمی نیستند؛ بلکه از اولاد یکی از سران دودمان‌ها می‌باشند.[۱]

در کتاب *دوره هفتوانه* آمده است: در مسلک اهل حق خاندان‌های یازده‌گانه به نام «سادات» خوانده می‌شوند. بنابراین، در میان آنان سید به کسی گفته می‌شود که از فرزندان خاندان‌های مزبور باشد.

دائرة المعارف تشیع می‌نویسد:

در هر روستایی یک یا چند نفر سمت پیشوایی دارند که آن‌ها را «سید» می‌نامند. این سیدها به معنای اسلامی کلمه، از خاندان ختمی مرتبت نیستند؛ بلکه به جهت پیشوایی که بر مریدان خود دارند، سید نامیده می‌شوند.[۲]

نور علی الهی در *برهان الحق* می‌گوید: سید کسی است که از اولاد یکی از یازده خاندان باشد.[۳]

همچنین در کتاب *سلوک در تاریکی* که نقدی بر تفکرات نور علی الهی است، گفته شده است که سیادت شرط اوّلیه ریاست بر اتباع فرقه است.

در سال‌های اخیر برخی از سران اهل حق (سران طایفه مشعشعی) برای خود شجره‌نامه نیز ساخته‌اند که به راحتی جعلی بودن آن قابل تشخیص است.

۱۲. بیا و بس

بیا و بس، در لغت به معنای پیمان‌های محکم است. بیا و بس، واژه‌ای کردی است که در اصطلاح اهل حق به دو معنا است:

---

۱. *خاکسار و اهل حق*، ص ۱٤٥.

۲. *دائره المعارف تشیع*، ج۲، ص ٦۱۰.

۳. *برهان الحق*، ص۷۳.

۱. بیا و بس پردیوری که به معنای پیمان و عهدی است که بر روی پل پردیور بسته شده است. این بیا و بس، بین سلطان و یارانش بسته شده است. محتوای بیا و بس این بوده که یاران بر آیین و دستورات سلطان اسحاق استوار بمانند.

۲. بیا و بس ساج ناری در اصطلاح یعنی، وقتی خدا هفتن (هفت تن) را آفرید، آن‌ها از خدا تقاضا کردند که آسمان و زمین و ماه و خورشید، آدم و جن و شیطان را خلق کند. خدا درخواست آن‌ها را پذیرفت؛ اما به شرط این‌که آنان هم دونادون و سختی آن را بپذیرند. این بیا و بس، بین هفتن و خدا بسته شده است.

اشعاری در کتاب *شاهنامه حقیقت* هست که به همین بیا و بس اشاره دارد.[۳]

۱۳. سرّمگو

بیشتر پیروان اهل حق مطالب کتاب‌ها و دفاتر دین خود را سرّمگو می‌دانند و در واقع، یکی از موارد سرّمگو در نزد اهل حق همین دفاتر و کتب و محتوای آن‌ها است.

نعمت الله جیحون آبادی در کتاب شاهنامه حقیقت دو چیز را به عنوان سرّمگو مطرح می‌کند:

۱. این‌که قرآن در اصل ۳۲ جزء بوده است و دو جزء مازاد را پیامبر7 فاش نکرده و آن دو جزء، اصل دین اهل حق است.

بر او گشت قرآن نزول از اله — بدی سی و دو جزء در اصطلاح
که سی جزء آن حجت شرع بود — به قانون آیین آن فرع بود
دو جزء دگر اصل دین حق است — به اهل حقیقت پس او ناطق است
که سرّمگو بدی آن در اصول — بدی ثبت در سینه آن رسول
اصول شریعت بیان کرد او — زبان بست دیگر به سرّمگو[۱]

۲. دومین مسأله این‌که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام خدا است.

محمد از آن گشت حاجت قبول — که بسپرد سر به زوج بتول
بگفتا علی اوّل و آخر است — خداوند در ظاهر و باطن است
جز حیدر نباشد به من کس خدا — که دیدم همه اوست در دو سرا

---

۱. *شاهنامه حقیقت*، ص۲۰۱.

علی گفت با احمد ای نیک رو نکن کشف بر کس تو سرّمگو[1]

احتمالاً یکی از دلایل این‌که اهل حق به طور شفاهی خدایی حضرت علی(ع) را انکار می‌کنند ولی در محافل خصوصی به آن اقرار می‌کنند، همین مسأله سرّمگو است.

سرّمگو علاوه بر این‌که مساله‌ای اعتقادی در میان اهل حق به شمار می‌رود، دلیلی هم بر پاسخگو نبودن مسلک اهل حق می‌باشد که هر کجا در مورد مطلبی کم می‌آورند و جوابی نداشته باشند، از حَربه سِرّمگو می‌توانند استفاده کنند.

۱۴. جَم و جم‌خانه

یکی دیگر ازآداب و رسومات فرقه اهل حق، در جم‌خانه نشستن است. در جم نشستن از مشترکات خاندان‌ها محسوب می‌گردد. جم‌خانه یا جمع‌خانه، محلی است که مراسمات مذهبی فرقه اهل حق در آن‌جا برگزار می‌گردد. مردمان اهل حق در هفته یک یا چند شب در حضور پیر در جم‌خانه به دور هم جمع می‌شوند. تشکیلات جم معمولاً در شب‌های جمعه برگزار می‌گردد. در این جم‌ها علاوه بر صرف نذر و نیاز، مراسم ذکر هم برگزار می‌شود. مراسم توسط کلام‌خوان‌ها به همراه تنبور اجرا می‌شود. اهل حق‌ها شرکت هفته‌ای یکبار در جم و جم‌خانه را به جای عبادت دائمی کافی می‌دانند.[2]

یکی از شباهت‌های اهل حق با صوفیه در این است که برای عبادت مکانی را غیر از مساجد انتخاب نموده‌اند. صوفیه خانقاه را در مقابل مسجد ساخته و اهل حق جم‌خانه را در مقابل مسجد بنا نموده است.

وظایف مسئولان در جم‌خانه

سید: در جم‌خانه، سید بر نذرهای افراد دعا می‌خواند و تا دعای سید بر نذرها تمام نشده، کسی حق استفاده از نذر را ندارد.

خلیفه: در جم‌خانه نذرِ دعا داده شده توسط سید را در بین حاضران تقسیم می‌کند.

---

۱ . *سیری در مرام علی اللهیان*، به نقل از: *شاهنامه حقیقت*.

۲ . *آشنایی با فرقه اهل حق*، به نقل از: *دائره المعارف تشیع*، ص۱۵.

کاکی: مرتبه پایین‌تر از سید است که در صورت نبود سید در جم از کاکی استفاده می‌شود.

کلام خوان: او به همراه ضرب تنبور، اشعار و اذکار بزرگان اهل حق را در جم‌خانه می‌خواند. یاد کرد این نکته لازم است که اگر جایی در بین اهل حق گفته می‌شود ذکر یا اذکار، منظورشان ذکر از دیدگاه مسلک اهل حق است و ذکر در آیین و مسلک اهل حق عبارت است از اشعار کردی رهبران اهل حق که در دفاتر آن‌ها آمده است.

اهل حق ذکر را به دو صورت خفی و جلی انجام می‌دهند. ذکر جلی را به همراه موسیقی انجام می‌دهند و تشریفات نذر همیشه با اشتغال به ذکر خفی همراه است.[1]

۱۵. سر سپاری

سر سپاری، یکی دیگر از مقدسات اهل حق است. ماشاءالله میرسوری در *سروده‌های دینی یارسان* آورده است: گاو بی گاوان، بی گاوان گاوی، تا سر نسپارین کرده ولاوی[2] گاو بدون گاوچران رها است تا سر نسپارید سرگردان هستید.

قاسم افضلی در مکاتبات خود با *دائرة المعارف تشیع* می‌نویسد: بزرگ‌ترین شرط ورود به دین اهل حق، سر سپردن است... در مرام اهل حق اگر کسی سر سپرده نباشد، یارستانی محسوب نمی‌شود و برای سر سپردگی مراسمی در دفتر سرانجام همراه با اشعار کردی و دعای مخصوص انجام‌پذیر است.[3]

بر والدین واجب است که در اوّلین فرصت پس از تولد نوزاد نسبت به سرسپاری فرزندشان اقدام نمایند. اگر طفل را پس از تولد تا یک هفته سر نسپارند (جوز نشکنند)، باید جریمه‌ای به نام **مُهلَتانِه** بپردازند و تا یکسال بعد حتماً این کار را انجام دهند. سرسپاری باید توسط پیر اصلی در جم‌خانه انجام پذیرد. در دفتر سرانجام در خصوص وکالت سید دیگر نسبت به پیر اصلی مطلبی نیامده است. بنابراین شخص

---

۱. *پژوهشی دقیق بر اهل حق*، ص ۱٤۸.

۲. *خاکسار و اهل حق*، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

۳. *شناخت فرقه اهل حق*، ص ۱۹۷.

فقط باید توسط پیر اصلی خاندانش سرسپاری شود، مگر این‌که به هیچ وجه در دسترس نباشد و یا از شرط سلطان خارج شده باشد.[1]

در این مراسم بین دختر و پسر فرقی نیست و هر دو باید به یک گونه سرسپاری شوند.

اما لوازم مورد نیاز جهت سرسپاری شامل موارد ذیل است:

۱. یک خروس طبخ شده
۲. یک من برنج برابر با ۳ کیلو
۳. یک چارک روغن
٤. دستمال سفید شسته نشده
۵. جوز
٦. تیغ
۷. سکه
۸. شکرانه
۹. نان و نمک
۱۰. آب جم

در این‌که سرسپاری در میان تمام خاندان‌های اهل حق مرسوم است، شکی نیست؛ اما در برخی خاندان‌ها لوازم مورد نیاز و کیفیت آن فرق می‌کند.[2]

در هنگام سرسپاری دعایی خوانده می‌شود که در *دیوان گوره* آمده است.[3]

برخی از آداب و رسوم اهل حق مانند صوفیه است که از جمله این آداب می‌توان به مراسم تشرف در فرقه صوفیه گنابادیه اشاره نمود که شبیه به مراسم سرسپاری در آیین اهل حق است.

نام‌های دیگر سرسپاری نزد اهل حق عبارت‌اند از:

_ جوز سر شکستن

_ سر جوز شکستن

---

۱ . ر.ک: *دیوان گوره*، ص ٦٨٠.

۲ . ر.ک: *برهان الحق*، ص ۵۰.

۳ . ر.ک: *دیوان گوره*، ص ٦٨١.

_ سر سپردن

سرسپاری در فرقه اهل حق برای دو نفر لازم و ضروری است:

۱. برای نوزاد

۲. برای کسی که می‌خواهد به مسلک اهل حق درآید.

اما کسانی که حضورشان در مراسم سرسپاری لازم است:

۱. پیر و سید خاندان

۲. دلیل خاندان

۳. شاه که منظور همان سلطان اسحاق است. بنابر عقیده اهل حق، سلطان همه جا حضور دارد.

۱۶. سوگند

سوگندهای مرسوم در بین اهل حق زیاد هستند؛ اما آنچه به عنوان سوگند بر روی زبان آنان در تمام طوایف مشترک است، سوگند به مولای متقیان، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است که هیچ ابائی از این نوع سوگند ندارند.

جالب است بدانید در کتاب *پژوهشی دقیق بر اهل حق* نوشته آقای محمد محمدی آورده شده است که اهل حق سوگندهای راست خود را به مقدسات خود و سوگندهای دروغ را به مقدسات شیعیان می‌خورند. در همین کتاب آمده است که در جریان یک قسامه گروهی که در منطقه غرب صورت گرفت، به راحتی با ۵۰ قسم دروغ بی گناهی را به اعدام رساندند.

اما راهکاری را که آقای محمد محمدی برای حل این مشکل ارائه می‌دهد، این است که:

۱. مردمان اهل حق به مقدسات خود قسم بخورند.

۲. یا این‌که به مقدسات تشیع و مقدسات اهل حق قسم بخورند.

اما دیگر قسم‌های مرسوم در میان جامعه اهل حق ایران بدین شرح است:

_ سوگند به قرآن زرده

_ سوگند به نذورات جم‌خانه

_ سوگند به بزرگ و سید خودشان

_ سوگند به رهبران طوایف

_ سوگند به سلطان اسحاق

در بین موارد یاد شده، مورد دوم تا پنجم تقریبا در میان تمام طوایف اهل حق مرسوم است، مورد اوّل فقط مخصوص طایفه آتش بیگی یا مشعشعی است.

۱۷. اهل حق و دیگر ادیان و مذاهب

شاید نتوان مانند اهل حق فرقه‌ای را پیدا نمود که معجونی از ادیان و فرقه‌های مختلف باشد. اهل حق، ترکیبی است از: آیین‌هایی چون میترا (مِهر پرستی)، مسیحیت، یهود، زرتشتی، مانوی، هندی، متصوفه و اسلام.

روزهٔ اهل‌حق همانند روزه یهود است. گلمراد مرادی در کتاب خود می‌گوید: در مورد یهود گفته اند که فرق بین اهل حق و یهودیت از نظر مرامی به اندازه پوست نازک میانی پیاز است؛ اما شواهدی ارائه نگردیده است. یکی دیگر از شباهت‌های اهل حق و یهود را می‌توان به سبیل گذاشتن دانست. هفت تن این فرقه مانند هفت امشاسپندان زرتشت است. وجه دیگری که اهل حق با زرتشت دارد این است که زرتشت سه اصل پندار نیک، گفتار نیک وکردار نیک را سرلوحه تعلیمات پیامبری و اهورایی خود قرار داده است که در یارستان هم این اصول در صدر قرار دارد و اصل دیگری هم به نام رداء به آن اضافه شده است. رداء به معنای همیاری و کمک و نیز به معنای بردباری و تحمل سختی‌ها برای نیل به حق آمده است.

یارسان ورا، یارسان ورا　　رای یار راستین برانان ورا

پاکی و راستی و نیستی و رداء　　قدم و قدم تا و منزلگاه[1]

تولّد رهبران آن‌ها به‌ویژه شاه خوشین مثل حضرت عیسی، بدون پدر است. حلول و تناسخ آن‌ها از آیین هندو گرفته شده است. عهد و میثاق (بیا و بس) آنان از آیین میترا اخذ شده است. موسیقی اهل حق و سبیل نیز مانند تصوف جزء همیشگی اعتقادات

---

۱ . *دیوان گوره*، ص ۷۲۰.

آن‌ها است.همچنین حسین بن منصور حلاج اوّلین کسی بود که در تصوف بحث تقدس شیطان را مطرح کرد که بی ربط با نظریه تقدس شیطان در اهل حق نیست.
مراسم نام‌گذاری در اهل حق مانند مراسم نام‌گذاری اولاد در مسیحیت است. آیین اهل حق در خصوص آب جم دادن در هنگام نذری شباهت بسیاری با آیین عشاء ربانی (آخرین شام عیسی مسیح با حواریونش) دارد.[1]
اگر ما بخواهیم اهل حق را از نظر تناسخ و حلول نگاه کنیم، خواهیم دید که اهل حق با تمام ادیان در ارتباط است؛ چرا که بنا بر دفاتر اهل حق رهبران و بزرگان یارستان در جامه و دون زرتشت، موسی کلیم الله، عیسی مسیح، برخی خلفای اسلام و امامان شیعه بوده‌اند.[2]

۱۸. دعا

مردم اهل حق نیز مانند پیروان سایر ادیان و مذاهب به دعا معتقدند و به زبان محلی (کردی) دعاهایی را برای امور زندگی خود به فرمان رهبران خویش دارند. در ذیل به طور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. دعای مراسم سرسپاری (دعای نذر و نیاز، دعای رخصت، دعای مخصوص جوز، دعای تیغ سربریدن جوز، دعای ذبح قربانی، دعای تیغ)
۲. دعای ازدواج و طلاق
۳. دعاهای مربوط به درگذشت اموات و مراسم آن‌ها (دعای غسل، دعای میت، تلقین میت، دعای خاک سپاری، فاتحه قبور)
٤. دعای صبر[3]
۵. دعای نامگذاری اولاد[4]
٦. دعای سَحَرِی[5]

---

۱ . با تلخیص و تصرف از کتاب دکتر گلمراد مرادی.
۲ . *زبور حقیقت*، ص۱۹۹۵ – ۱۹۹٦.
۳ . *دیوان گوره*، ص ٦۹۲.
٤ . همان، ص٦۷۸.
۵ . همان، ص ٦۹۸.

۷. دعای زرده کر داوود[1]

۱۹. خمس و زکات

اهل حق به خمس و زکات اعتقادی ندارند و به جای آن در اعیاد خود برای رهبرانشان هدیه‌ای می‌برند.

۲۰. جایگزین‌سازی

برخی از رهبران اهل حق برای برخی از اعتقادات تشیع مثل امامت، جایگزین درست کرده‌اند؛ مثلاً بابایادگار از رهبران اهل حق را که در کرند مدفون است، امام حسین علیه‌السلام می‌دانند و یا برخی دیگر داوود را که در سر پل ذهاب دفن است، امام حسن علیه‌السلام معرفی می‌کنند. حتی برخی از گروه‌ها برای خود امام زمانی نیز تراشیده‌اند.

۲۱. موسیقی آیینی

موسیقی در اعتقادات اهل حق جایگاه بالایی دارد. شاید یکی از ابزار جذب آنان و نگهداری جوانانشان، همین موسیقی است. تنبور به عنوان ساز مقدس اهل حق در بسیاری از منازل موجود است. در جمع‌خانه نیز تنبور وجود دارد که جمع را آغاز می‌کند. در مرگ افراد نیز تنبور می‌نوازند.

۲۲. سایر احکام

معمولاً اهل حق هیچ عمل خاصی به عنوان واجبات شرعی ندارند؛ چنان‌که واجب را انجام نمی‌دهند، بر مردگانشان نماز نمی‌خوانند و رعایت احکام ذبح شرعی را نمی‌نمایند. از این رو، اگر کسی اهل حق واقعی باشد، نمی‌توان از ذبیحه او مصرف نمود؛ ولی در عین حال، چنانچه بتوانیم بر برخی افراد اهل حق حکم مسلمانی بدهیم، از ذبیحه آن‌ها در صورت دارا بودن شرایط اسلامی می‌توان استفاده نمود.

---

۱. همان، ص ٦٩٧.

ازدواج و طلاق در بسیاری از نقاط با چند بیت شعر انجام می‌پذیرد. البته در سال‌های اخیر به جهت داشتن سند ازدواج به محضر می‌روند و ناگزیر برای آن‌ها صیغه عقد خوانده می‌شود.

در خصوص بحث ازدواج، دو مسأله مطرح است: اوّل این‌که پیرو اهل حق مجاز نیست از خاندان سید دختری به زوجیت اختیار کند و یا دختر خود را به سید بدهد.[1] و دوم آن‌که در میان برخی طوایف اهل حق صیغه‌ای وجود دارد به نام «صیغه خواهر و برادری» که در اسلام سند و مدرکی راجع به صیغه خواهر و برادری نداریم و در فقه ما اصلاً مطرح نشده است.[2] جالب است بدانید که نور علی الهی در جایی می‌گوید: بین خواهر و برادر اقراری تا هفت پشت وصلت حرام است. به همین جهت، خانواده سادات آتش بیگی تا هفت پشت بر خاندان نور علی الهی حرام هستند.

چرا که مادر آقا بخش از بزرگان خاندان آتش بیگی با نعمت الله جیحون آبادی مؤسس خاندان مکتب پدر نور علی الهی خواهر و برادر اقراری بوده‌اند.

گفتار ششم: نگاهی به روش‌های تبلیغی فرقه اهل حق

فرقه اهل حق برای تبلیغ اندیشه‌های خود، روش‌های ذیل را به کار می‌گیرد:

- فرستادن نذر و نیاز به خانه شیعیان
- استفاده از سحر و کارهای خارق العاده
- ارائه محصولات فرهنگی، مانند چاپ عکس رهبران
- اخلاق بسیار خوب در مواجهه با غیر اهل حق
- چاپ کتاب
- ساخت زیارتگاه‌های مجهز
- ساخت زایرسرای رایگان در زیارتگاه‌ها به همراه غذای رایگان
- استفاده از موسیقی در مراسمات مذهبی

---

۱ . *اسرار خاکسار و اهل حق*، ص ۱۷۵.

۲ . *سیری در مرام علی اللهیان*، ص ۸۷.

- وبلاگ‌نویسی و حضور در کلوپ‌های اینترنتی

گفتار هفتم: اماکن و کتاب‌ها

الف – اماکن مقدس اهل حق

درخصوص اماکن مقدس فرقه اهل حق، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. مقبره سلطان اسحاق (صحاک) در نوسود پاوه
۲. مقبره بابایادگار در ریجاب کرند غرب
۳. پیر داوود در سر پل ذهاب
٤. مقبره شاه حیاس در دینور
۵. غار مرنو در پردیور نوسود
٦. مقبره پیربنیامین در کرند غرب
۷. شاه ابراهیم در بغداد
۸. مقبره نور علی الهی در هشتگرد کرج
۹. مقبره شیخ جانی در کشور فرانسه
۱۰. مقبره نعمت الله جیحون آبادی در جیحون آباد صحنه
۱۱. مقبره خان آتش در روستای گره‌بان هرسین
۱۲. مقبره پیر موسی در شهرستان کرند غرب
۱۳. مقبره سید براگه در روستای توت شامی از توابع بخش گهواره
۱٤. مقبره تیمور بانیارانی در یکی از روستاهای بخش قلخانی
۱۵. مقبره داوود کوسوار در پردیور
۱٦. مقبره داوود حشار در روستای بان زرده از توابع بخش ریجاب
۱۷. چشمه تشار در پردیور
۱۸. سید محمد گوره سوار در پردیور
۱۹. بهلول در کرند غرب
۲۰. چشمه کوثر در سرانه

۲۱. مقبره رمزبار در پردیور

۲۲. مقبره سید مصطفی در پردیور

ب – کتاب‌های اهل حق

۱. کتاب‌های دکتر صدیق صفی زاده:

— *دوره هفتوانه*

— *دوره بهلول*

— *بزرگان یارستان*

— *مشاهیر اهل حق*

۲. کتاب‌های نعمت الله جیحون آبادی:

— *کلام شیخ امیر*

— *شاهنامه حقیقت*

۳. کتاب‌های نور علی الهی:

— *برهان الحق*

— *آثار الحق (۲ جلد)*

— *معرفه الروح*

— *حاشیه بر حق الحقائق*

٤. کتاب‌های دکتر بهرام الهی:

— *معنویت، یک علم است*

— *راه کمال*

— *طبّ روح*

— *مبانی معنویت فطری*

۵. کتاب‌های محمد علی سلطانی:

— *سه گفتار تحقیقی در آیین اهل حق*

— *قیام و نهضت علویان زاگرس (۲ جلد)*

— *معرفی مشاهیر اهل حق*

٦. کتابهائی که در نقد اهل حق نوشته شده است عبارتند از:

- *آشنایی با فرقه اهل حق، محمد خدابنده*
- *سلوک در تاریکی (نقد افکار نور علی)*
- *اهل حق، احمد مالامیری کجوری*
- *پژوهشی دقیق در اهل حق، محمد محمدی*
- *سیری کوتاه در مرام اهل حق، استاد محمد مردانی*
- *شیطان پرستان، استاد محمد مردانی*
- *سخنی با اهل حق، سید عباس طباطبائی‌فر*

٧. کتاب‌های دیگر:

- *آداب آل حق، فریبا مقصودی*
- *اسرار فرق خاکسار، نور الدین چهاردهی مدرسی*
- *اسطوره اهل حق، ایرج بهرامی*
- *مجموعه اندرز و آیین یاری، مجید القاصی*
- *گنجینه یاری، کاظم نیک نژاد*
- *سروده‌های دینی یارسان، ماشاءالله سوری*

و ... .

پایان